

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

پرهیز از انحلال طلبی، چرا؟

چگونه است که برخی از معتقدان به ضرورت برقراری حاکمیتی سکولار در ایران، در ادبیات خود حتی از بکار بردن عبارت کم خطر «انحلال حکومت مذهبی» خوداری و پرهیز می کنند؟.. «انحلال حکومت مذهبی» روی دیگر سکه برقراری «حکومت سکولار» است و کسی که آن اولی را بر نمی تابد در ته ذهن خود نمی تواند جز یکی از این دو گزینه را داشته باشد: یا واقعاً نمی خواهد که «حکومت مذهبی» منحل شود، یا می خواهد اما آن را در شرایط فعلی ممکن ندانسته و می کوشد، در یک موضع گیری تاکتیکی، از طرح آن خودداری کند.

esmail@nooriala.com

هر جامعه به گروه های مختلفی تقسیم می شود و در هر گروه امر یا اموری مشترک را می توان یافت که ملاط و پیوند اعضا گروه با یکدیگر اند. در اکثر موارد هم، هنگامی که فردی در مخمصه ای گرفتار می شود، از واکنش گروه ها می توان پی برد که فرد مزبور با کدام گروه داری پیوند و اشتراک است. وقتی حسینی در ارایش گنابادی را خراب می کنند، قبل از همه در اویوش این سلسله در سراسر جهان اند که صدا به اعتراض بر می دارند. وقتی رهبران مذهبی بهائیان به زندان می افتند، بهائیان جهان پیش از دیگران به دفاع بر می خیزند. و وقتی اصلاح طلبان مذهبی به زندان می افتند، یاران شان در شهرهای مختلف دنیا دست به تحصن و اعتصاب غذا می زنند. این یک قاعده طبیعی و اجتماعی است. البته این قاعده در جامعه ما در مورد کسانی که چشم از جهان فرو می بندند چندان صدق نمی کند، چرا که شخص در گذشته اگر - تا اطلاع ثانوی - آدم خوشنامی باشد، گروه های متعددی می کوشند او را بخود نسبت دهند، حتی اگر بهانه شان این باشد که او روزی از سر کوی آنان گذری داشته است. اما بنظر می رسد که همین قاعده در مورد گروه های مدعی سکولار بودن نیز چندان صدق نمی کند چرا که، بخصوص در پی حوادث نه ماهه اخیر کشورمان، می بینیم که زندانی شدن کسانی که صراحتاً با سکولاریسم مخالفت کرده اند مورد اعتراض برخی از گروه های مدعی سکولار بودن قرار می گیرد (که البته این اعتراض فی نفسه کار بدی نیست و مخالف زندان سیاسی باید در مورد زندانی شدن هرکس به اتهام اعلام عقیده معترض باشد) اما در مورد گرفتار شدن کسانی که صراحتاً خود را سکولار دانسته و مراتب این امر را علناً اعلام داشته اند اعتراضی صورت نمی گیرد، بیانیه ای صادر نمی گردد، و نامی از این سربازان خط مقدم مبارزه برای استقرار حکومتی سکولار در ایران بر زبان جاری نمی شود. و این سکوت در متن این واقعیت اتفاق می افتد که هم اکنون اسیران سکولار ایران بیش از دیگر اسیران سیاسی کشورمان در فشار و در مضیقه هستند و، همزمان با نرم شدن دستگاه قضائی جنایتکار ولایت فقیه در مورد سران اصلاح طلبی که پای خود را اندکی از گلیم تعیین شده بیرون نهاده و عواقب آن را چشیده اند، و اعطای مرخصی و آزادی موقت و استعلاجی و فراهم آوردن امکان دید و بازدیدهای نوروزی (که همگی بجای خود خوب و پسندیده است) این دستگاه بر شدت عمل خود نسبت به فعالان سیاسی، و بخصوص جوانان و دانشجویان غیر مذهبی و سکولار، افزوده است.

اخیراً دکتر محمد ملکی، که با استفاده از مرخصی استعلاجی از زندان بیرون آمده، این جملهء مبهم را، که همچون نوک کوه یخ از آب های ظلم و استبداد حکومتیان بیرون زده است، در گفتگوئی با خانم نوشابهء امیری بیان داشته است: «رنج من نه به علت بیماری ست بلکه دیدن این همه جوانان گمنام در زندان ها، حکم های عجیب چند ساله ای که برای آنان صادر می کنند، مرا رنج می دهد. از بیماری جسمی نه، از این درد، روان ام به هم می ریزد. شب ها کابوس این بچه ها را دارم. مظلومیت آنها دردآورست. چرا اینها را در زندان نگاهداشته اید؟ غالباً خانواده های اینها را هنگام مراجعه، تحویل نمی گیرند. و با کمال تاسف باید بگویم این آقایان جنبش سبزی هم یک چیزهایی می گویند ولی عنایت کافی نمی شود. من یک خواهش از این آقایان دارم. بس است این خودی و غیرخودی. این را در همین ملاقات ها و رفت و آمدها هم شاهدیم. بس است.» (1)

از خود می پرسم که این سخنان مبهم آیا جز از خودی و غیرخودی کردن زندانیان، آن هم از جانب «آقایان جنبش سبزی!» (بخوان اصلاح طلبان مذهبی) حکایت می کند؟ آیا نه اینکه رفته رفته رفتار حکومت با «زندانی سیاسی سکولار» از رفتارش با زندانیان سیاسی از نوع دیگر متفاوت می شود؟ دادن پاسخ مثبت به این پرسش امری بدیهی است و به نبوغ داهیان نیاز ندارد. اما واکنش سکولارهای خارج از کشور چرا باید بین این دو نوع زندانی سیاسی تفاوت گذاشته و، در کمال شگفت انگیزی، توجه آنان به زندانیان سیاسی مذهبی بیش از زندانیان عقیدتی سکولار باشد؟ هم اکنون با وجود سه ماهی که از زندانی شدن مهندس طبرزدی - یکی دیگر از سکولارهای ایران - می گذرد، و در کنار او یاران دیگری از جبههء دموکراتیک» و «همبستگی برای حقوق بشر در ایران»، همچون بهزاد مهرانی و پیمان عارف، اسیر بندهای مخوف اوین و دیگر زندان های حکومت مذهبی هستند، کمتر دیده می شود که احزاب و گروه های سیاسی مدعی سکولار بودن اعتراضی و اعلامیه ای در مورد وضعیت آنان منتشر کنند. از خانم شیرین عبادی گرفته تا جمهوری خواهان و مشروطه خواهانی که مدعی سکولار بودن اند، هیچکس یادی از این سلحشوران سکولار در بند نمی کند. این در حالی است که همین هفتهء پیش خانم نسرين ستوده، وکیل مدافع حشمت الله طبرزدی، در گفتگو با صدای آمریکا اعلام داشت که «طبرزدی را شکنجه می دهند.» (2)

اما، آنچه در کنار این واقعیات حالتی معمائی بخود می گیرد آن است که در خواست های مطرح شده از جانب این شخصیت های سکولار چه نکته ای وجود دارد که بخشی از سکولارهای خارج کشوری را از احساس همگرهیی و پیوند با آنان باز می دارد؟ و چرا؟ بقیهء مطلب این هفته ام را به پاسخ هائی که در این مورد به ذهنم می رسد اختصاص می دهم، بی آنکه مدعی باشم که پاسخ درست را در جیب خویش دارم. در واقع، هر کس که نگران آیندهء سکولاریسم در ایران است باید بکوشد و بتواند که برای پرسش های ناشی از این معما پاسخی بیابد.

2

شکل گرفتن پاسخ شخص من به این معما با شروع روند گردآوری امضاء از آن دسته از نویسندگان و روشنفکران و هنرمندان خارج کشور که خود را آشکارا «سکولار» می دانند، برای تکمیل و انتشار

«بیانیه پشتیبانان سکولار جنبش سبز»، آغاز شد؛ روندی که صاحب این قلم را با تجربه ای نامنتظر روبرو کرد:

هنگامی که مفاد این «بیانیه» مورد بحث و تهیه بود، بدیهی بنظر می رسید که وقتی سکولارهای یک مملکت (یعنی خواهندگان جدائی حکومت از مذاهب و ادیان و ایدئولوژی ها) بخواهند بیانیه ای در زمینه خواست های خود ارائه دهند، مهمترین (اما، البته نه نخستین و بلافاصله ترین) خواسته شان «انحلال حکومت مذهبی کنونی» خواهد بود. یعنی، بدیهی بنظر می رسید که اینگونه اشخاص هم از آغاز راه می دانند که هر حرکت سیاسی استراتژیک و تاکتیکی سکولارها، و هر ائتلاف عمل و همکاری مبارزاتی با «دیگر نیروهای سیاسی کشور» نیز بر اساس این واقعیت آشکار پا خواهد گرفت که خود بدان یقین داشته و به دیگران نیز بباوراند که خواست اساسی و غائی یک سکولار از میان برداشتن حکومت های مذهبی و ایدئولوژیک است. بدین لحاظ، در مقدمه بیانیه، «امر بدیهی» مزبور بصورت زیر فرمول بندی شد:

«نظام فعلی مسلط بر ایران، در تمامیت ساختارها و قانون اساسی اش، مشروعیت و حقانیت خود را بکلی از دست داده است. ما، بی آنکه منکر احتمال ضروری شدن پذیرش دوران گذاری تدریجی و بی خشونت به سوی متحقق شدن خواست های خود باشیم، فکر می کنیم که هر گونه گذاری باید دارای هدف مشخصی باشد که خواست های ما بر اساس آن تهیه شده است و، در نتیجه، تنها راه چاره برای نجات سرزمین مان از انواع بحران های فعلی را انحلال کامل حکومت موجود و به رای گذاشتن نوع حکومت آینده، و گزینش نمایندگان مجلسین مؤسسان و شورا، و دولت آینده ی ایران از طریق یک سلسله انتخابات آزاد، و زیر نظارت نهادهای بین المللی می دانیم».

و آنچه در طی روند گردآوری امضاء مرا شگفت زده کرد حساسیتی بود که بسیاری از «سکولار» ها نسبت به عبارت «انحلال کامل حکومت موجود» از خود نشان می دادند و معتقد بودند که ما فقط باید اعلام کنیم که خواستار برقراری یک حکومت سکولار در ایران هستیم و کاری به مسئله انحلال حکومت نداشته باشیم.

و این در حالی بود که در متن بیانیه واژه «انحلال» دقیقاً بدان خاطر انتخاب شده بود که مسئله «چگونگی رسیدن به مقصود» مطرح نشده و از واژه هائی همچون «براندازی»، «ساقط کردن»، «فروپاشاندن» و نظایر اینها - که بی شبهه دارای رنگ و بوی خشونت آمیزند - پرهیز شود. «انحلال» پایان یک رابطه است؛ و همانطور که یک شرکت منحل می شود، یک قرارداد باطل می گردد، یک ازدواج به طلاق می انجامد، یک رژیم هم، برای اینکه دیگر نباشد، باید منحل شود. این بحث کاری به آن ندارد که طرفین خواستار طلاق با سلم و صفا به محضر آمده اند یا با کتک و دعوا و دخالت همسایگان برای جدا کردن «زوجین». می خواهم بگویم که واژه «انحلال» بدان خاطر انتخاب شده بود که نتواند نوع و چگونگی اجرا شدن اش را پیشاپیش هر حرکتی الغاء کند. می دانیم که از پذیرش رأی مردم بوسیله حکومت گرفته تا شورش و جنگ مسلحانه و انقلاب، همه گونه راه برای انحلال یک رژیم وجود دارد و، بنا بر این، واژه «انحلال» نمی تواند هیچ نوع معینی از آن انواع را بصورتی تلویحی برساند. در واقع واژه «انحلال» از

«سقوط» هم خنثی تر است و حتی همان مقدار معنا هم که در عبارت «کابینهء فلانی سقوط کرد» وجود دارد را نیز با خود حمل نمی کند.

پس، چگونه است که برخی از معتقدان به ضرورت برقراری حاکمیتی سکولار در ایران، در ادبیات خود حتی از بکار بردن عبارت کم خطر «انحلال حکومت مذهبی» خوداری و پرهیز می کنند؟

3

«انحلال حکومت مذهبی» روی دیگر سکهء برقراری «حکومت سکولار» است و کسی که آن اولی را بر نمی تابد در ته ذهن خود نمی تواند جز یکی از این دو گزینه را داشته باشد: یا واقعاً نمی خواهد که «حکومت مذهبی» منحل شود، یا می خواهد اما آن را در شرایط فعلی ممکن ندانسته و می کوشد، در یک موضع گیری تاکتیکی، از طرح آن خودداری کند.

آنکه دلش به انحلال حکومت مذهبی رضایت نمی دهد در واقع در بنیاد تفکر خود آدم سکولاری نیست و، در نتیجه، هنگامی که با عنصر ضروری سکولار بودن - یعنی لزوم انحلال حکومت مذهبی فعلی - روبرو می شود سکولار نبودن خود را فاش می سازد. توجه کنید که من نمی خواهم چنین کسی را متهم به فریبکاری کنم. بسیاری از آدمیان - تحت تلقین گروهی که به آن وابسته اند و یا بخاطر پیروی از مد روشنفکری زمانه - ممکن است برآستی بپندارند که به سکولاریسم معتقدند اما، در ناخودآگاه شان، به دلایل بسیار متنوع اما غلطی (از جمله ترس از گسترش بی اخلاقی) حکومت مذهبی یا ایدئولوژیک مسلط بر جامعه را ترجیح دهند. و این «ترجیح ناخودآگاه» زمانی در سطح خودآگاهی ظاهر می شود که اشخاص با «گزینهء سکولار جانشین» بصورتی عینی و ملموس روبرو شوند.

بدینسان، عدم صداقت تنها آنجا رخ می دهد که شخص می فهمد که در ذهن خویش توافقی با انحلال حکومت ایدئولوژیک - مذهبی ندارد اما همچنان - بخاطر رو در بایستی با گروهی که به آن وابسته است، و یا بخاطر پیروی از مد روشنفکری زمانه - به ادعای سکولار بودن خویش ادامه می دهد. اما، از آنجا که مورد بالا موردی شخصی و روانشناختی است، من از بحث بیشتر دربارهء آن خودداری کرده و نگاهم را معطوف آدمی می دارم که در آگاه و ناآگاه خود سکولار است اما، به لحاظ مصلحت بینی، و یا بخاطر عمل تاکتیکی، با طرح شعار مبتنی بر خواستاری «انحلال حکومت مذهبی» مخالفت می کند. چنین کسی، در واقع، آدمی سیاست باز است تا سیاسی، و می خواهد تا آنجا که می تواند از آسیب های قرار گرفتن در اپوزیسیون انحلال طلب دوری کند و تنها زمانی، به اصطلاح قماربازان، دست خود را رو نماید که خطر متهم شدن به «اقدام برای براندازی» و «محاربه با نظام الهی» رفع شده و حداقل هائی از آزادی بیان بوجود آمده باشد.

در عین حال، این ایستار (یا موضع) از آن آدم سکولار سیاسی خاصی است که معتقد نیست در وضعیت کنونی سیاسی کشور سکولارها می توانند خود را همچون یک آلترناتیو دیده و بشناسانند و در نتیجه باید به نزدیک ترین گروه مخالف «انحلال» و موافق «اصلاح وضع موجود» بیاویزند و بکوشند تا در سایهء حضور آنها مقاصد خویش را پیش ببرند.

اگر مسئله را در سطح سازمان ها و گروه های سیاسی خارج کشور مورد بررسی قرار دهیم، شاید تصویر مورد نظر من روشن تر شود. مثلاً، همزمان با انتشار بیانیه «پشتیبانان سکولار جنبش سبز» با 52 امضاء، یک بیایه دیگر هم با همان حدود امضاء از سوی برخی از استادان دانشگاه های آمریکا و صاحب نامان عرصه روشنفکری سکولار جامعه خارج کشور منتشر شد که نه تنها اشاره ای به ضرورت انحلال حکومت مذهبی فعلی نداشت بلکه صراحتاً از مواضع آقای مهندس میرحسین موسوی در بیانیه شماره 17 ایشان، که همچنان بر طبل وفاداری به حکومت مذهبی و قانون اساسی آن می کوبید، پشتیبانی می کرد.

به یک معنی، این نخبگان نیز در بیانیه خود «پشتیبانان سکولار جنبش سبز» محسوب می شدند اما جنبش سبز را نه همچون یک «جنبش سکولار خواهان انحلال حکومت»، که همچون جنبشی اصلاح طلب و خواهان انتخابات آزاد در زیر چتر همین رژیم فعلی می دیدند که - البته - بطرز معجزه آسائی تغییر رویه داده، زندانیان سیاسی را آزاد کرده و همه گونه تضمین را برای انجام انتخاباتی آزاد به مخالفان خود داده و حتی پذیرفته است که سازمان های بین المللی خاصی که نگران آزادی انتخابات در کشورهای دیکتاتوری هستند بر انتخابات مزبور نظارت کنند!

به عبارت دیگر، این روشنفکران در خود توان تولید و ارائه یک بدیل (آلترناتیو) سکولار را ندیده و به ناچار خود را پشتیبان اردوگاهی معرفی می کردند که ریشه در همین حکومت مذهبی دارد و خواهان حفظ ارکان آن و فعال کردن اصول مغفول قانون اساسی همین حکومت است. کاری هم به این نداشتند که چرا آن «اصول مغفول» در طی سی سال گذشته معطل مانده اند و چرا حکومت مذهبی حاکم بر ایران، برای اینکه بتواند حکومتی مذهبی باقی بماند، گریزی جز تعطیل آن اصول (که بیشتر به حقوق ملت در تعیین نمایندگان و آزادی بیان عقیده بر می گردند) نداشته است. یعنی، این روشنفکران اعتنائی به این واقعیت نداشته اند که از لال تکلم و از کور شرح منظره رنگارنگ روبرو را مطالبه می کنند.

همچنین، این سکولارها، عمداً و آگاهانه، از طرح شعار انحلال طلبی خودداری کرده و - بجای آن - به پشتیبانی از اصلاح طلبانی مذهبی پرداخته بودند که شعارهای واهی و فریبنده سر می دهند اما - حتی زمانی که خود دو قوهء مجریه و مقننه را در دست داشته اند - از هر اقدامی که به تضعیف حکومت مذهبی بیانجامد خودداری کرده اند. چرا؟

بنظر من، به این دلیل که «امیدباختگی نسبت به توانائی های خود» آنان را مبدل به آدمیانی وابسته به جریانات باطناً مخالف شان کرده و از دل این وابستگی نوعی گرایش فرصت طلبانه را رویانده است. مسئلهء آنان قرار گرفتن در میدان مقابلهء دو خرس است که با هم می جنگند اما اگر یکی بر دیگری توفیق پیدا کرد و یا هر دو به نوعی مصالحه تن در دادند، تازه به سراغ آنها می آیند تا لقمهء چپ شان کنند. اما، از آنجا که از این دنده تا آن دنده فرج است، فعلاً می توان در پشت پای خرسی که از آن دیگری کمتر مهاجم بنظر می رسد جا گرفت و پنهان شد.

شاید بد نباشد برای توضیح روشن تر مقصودم پاراگرافی از این بیانیه را نقل کنم، آنجا که می گوید: «امضاء کنندگان این متن – که خواهان دگرگونی ساختاری دموکراتیک، دفاع از حقوق تمامی شهروندان با هر ایمان، آرمان، ایدئولوژی، قومیت، و جنسیت، و به ویژه، جدائی دین از حکومت هستند – این بیانیه را دارای پیشنهادات اساسی ای می دانند که توافق گسترده بر سر آنها می تواند بر یکپارچگی و هماهنگی درونی جنبش مسالمت آمیز مردم ایران اثری بسزا داشته باشد و اقتدارگرایان و خشونت ورزان حاکم را بیش از پیش در انزوا قرار دهد».

چنانکه می بینیم، بیانیه را کسانی نوشته اند که اگرچه با وسواس تمام از آوردن واژه «سکولاریسم» یا «حکومت سکولار» پرهیز کرده اند اما اعلام می دارند که «خواهان دگرگونی ساختاری دموکراتیک، دفاع از حقوق تمامی شهروندان با هر ایمان، آرمان، ایدئولوژی، قومیت، و جنسیت، و به ویژه، جدائی دین از حکومت هستند». حال به تک تک این عبارات توجه کنیم: تفاوت خواستاری ایجاد «دگرگونی ساختاری دموکراتیک» (در چه؟ متن ساکت است) با «خواستاری انحلال حکومت مذهبی فعلی» در چیست، جز در لفاظی برای پنهان کردن آنچه که آشکار است؟ و آن واژه «دموکراتیک» در کنار عبارت «دگرگونی ساختاری» چه می کند جز اینکه بکوشد تا خدای نکرده نیشی در داخل ترکیب واژه ها وجود نداشته باشد که از خطوط قرمز حکومت که هیچ، مرزهای ممنوعیت اصلاح طلبان نیز، رد شود؟ یا خواستاری «جدائی دین از حکومت» چه تفاوتی با خواستاری استقرار حکومتی سکولار (که در پی انحلال حکومت مذهبی فعلی ممکن می شود) دارد، جز شیرینکاری زبانی بصورتی که بتواند حمایت روشنفکران سکولار را از مواضع کاملاً غیرسکولار آقای مهندس موسوی توجیه کند؟

و اگر صدور بیانیه از جانب عده ای که خود را روشنفکر می دانند به معنی اعلام موجودیت مستقل گروهی سکولار در برابر دو نیروی همیشه در صحنه اصول گرایان و اصلاح طلبان (که هر دو اسم قلابی و بی مسما است) نباشد این کار جز اظهار لحنیه ای فرصت طلبانه و زمزمه ای مبنی بر اینکه «دوستان، ما هم این گوشه و کنارها هستیم» چه معنای دیگری می تواند داشته باشد و قرار است با این پشتیبانی چه دردی از دردهای مردم بجان آمده ایران دوا شود؟

حتی آنجا که بیانیه از ممکن شدن «توافق گسترده» بین نیروهای اپوزیسیون سخن می گوید محور این توافق نه خواسته های حداقلی سکولارها که خواسته های حداکثری اصلاح طلبان مذهبی است. این یعنی با گردن کج به سوی ائتلافی رفتن که در آن اصلاح طلبان مذهبی دست بالا (هژمونی) را دارند و اگر هم فایده ای در حضور سکولارها در کنار صفوف خود ببینند، این فایده چیزی جز نردبام شدن برای اصلاح طلبان تیست تا آنان خود را به بام حاکمیت برسانند.

و آیا همین «خود اندک بینی» این بخش از روشنفکران سکولار نیست که موجب می شود اصلاح طلبان مذهبی که تا دیروز مخالف سکولاریسم (هم در جنبه سیاسی و هم در وجهه فلسفی آن) بوده اند بتوانند یکشنبه، و لابد بقصد موج سواری، اعلام کنند که نه تنها سکولار شده اند که از روز ازل نیز همینگونه بوده اند و اگر دیگران «نشانه های بارز سکولار بودن» شان را مشاهده نکرده اند عیب از باصره شان بوده است. و طرفه اینکه همین حرکت مختصر اصلاح طلبان خارج از کشور بسوی سکولاریسم نیز

آنان را تشویق نمی کند تا یک بیانیه هم در استقبال این از راه رسیدگان صادر کنند و چند و چون حرکت شان را زیر ذره بین بگذارند و به تحلیل بکشند، چرا که هنوز معلوم نیست آقای دکتر عبدالکریم سروش تا چه حد می تواند سخنگوی اپوزیسیون مذهبی اصلاح طلب باشد و بتواند، مثلاً، جناح مهندس موسوی در خارج کشور را هدایت کند.

6

حال بپردازم به نوعی نتیجه گیری. بنظر من رفته رفته به بزنگاهی نزدیک می شویم که سنجش صحت ادعای سکولار بودن افراد بیش از همیشه آسان می شود. این امکان را ما خارج نشینان فراهم نکرده ایم بلکه از خودگذشتگی جوانان بجان آمده ایران است که گرد و غبارها را فرو می نشاند تا واقعیت چهره ها روشن شود.

اکنون، در افق سکولاریسم گسترده در دل ایرانیان (که لاجرم پدیده ای جر سکولاریسمی ایرانی نخواهد بود)، علائم و نشانه هائی دم افزون ظاهر و آشکار می شوند که همگی به یک معنا اشاره می کنند و آن اینکه «جمهوری ایرانی» چیزی جز «جمهوری سکولار» نمی تواند باشد و اگر حکومتیان و اصلاح طلبان مذهبی (از جمله موسوی و کروبی) به یک زبان آن را «شعار ساختارشکن» می دانند بدان خاطر است که می دانند «جمهوری ایرانی» (در معنای سکولار خود) چیزی جز خواستاری انحلال حکومت مذهبی نیست، و شعار «جانم فدای ایران» پرچمی رنگارنگ است که بر ضرورت سکولاریسم بعنوان اولین قدم به سوی هر چیز خوب دیگر (از دموکراسی تا تکثر گرایی، از آزادی تا محو زندان سیاسی) تأکید می کند و از سکولارهای خود گم کرده و نامطمئن به توانائی های خود می خواهد تا بجای جستجوی امکان «توافق گسترده نیروهای اپوزیسیون بر حول بیانیه های مهندس موسوی» (رهبری که عملاً نقش پائین کشیدن فتیله چراغ جنبش را بازی کرده است) به جستجوی راه هائی برای آشکار کردن گستره وسیع نیروهای سکولار داخل جنبش سبز بپردازند. این کار هم سطح هوش آدمی را بالا می برد و هم از اعتبار اجتماعی کسی نمی کاهد.

1. <http://news.gooya.com/politics/archives/2010/04/103176.php>

2. <http://news.gooya.com/didaniha/archives/2010/04/103185.php>

برگرفته از سایت «سکولاریسم نو»:

<http://www.NewSecularism.com>

آدرس با فیلتر شکن:

<https://newsecul.ipower.com/index.htm>

آدرس فیلتر شکن سایت شخصی نوری علا:

<https://puyeshqa.ipower.com/Esmail.htm>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نور علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com